خراسان رضوی

صفحه آخر

پنج‌شنبه
۳۰ آذر ۱۳۹۶
۲ ربیع الثانی ۱۴۳۹
۸ صفحه/شماره ۳۷۴۲

حکمت روز

پیامبر اکرم (ص)

غذای سخاوتمند، داروست و غذای بخیل، درد.
بحارالانوار (ط-بیروت) ج ۶۸، ص ۳۵۷، ح ۲۲

یادداشت

دکتر محمد میرشکرایی
مردم‌شناس و پژوهشگر ایرانی

یلدا؛ نمادی از عظمت مهربانی و مهرورزی

پایان فصل خزان و آغاز سپیدی زمستان را ایرانیان از دیرباز با جشنی به شکوه مهربانی و عظمت مهرورزی در شبی که به بلندای آن شبی نیست، گرامی می دارند. در حقیقت آغاز فصل سرد زمستان در فرهنگ مردم ایران، با برگزاری آیین یلدا، بهانه‌ای برای ابراز شادی و محبت به اعضای خانواده و خویشاوند است. این آیین ملی با گذر زمان سینه به سینه و نسل به نسل منتقل شده و مشخصه های ارزشمندی در فرهنگ عامه بر جای گذاشته است.

این شب فرصت مغتنمی به شمار می رود تا ضمن نشست های دوستانه و مهمانی های شبانه، پدربزرگ ها و مادربزرگ ها حلاوت برکت حضور خود را با بیان قصه ها و مثل ها و آن چه از سرگذشت پیشینیان خود به خاطر دارند، دوچندان کنند. گذراندن وقت با کیفیتی مناسب بازتاب قصه گویی شبانه است، چنان که گویی شب، کوتاه می شود و فرزندان علاوه بر تفریح، آن چه از اصول اخلاقی و شیوه های زندگی باید بدانند در قالب قصه آموخته اند و خوابی خوش و البته روزی همراه با تفکر در آن چه شنیده اند در انتظار آنان است. البته علاوه بر صله رحم، تکریم بزرگان و قصه گویی، تلاوت قرآن، شاهنامه خوانی و... از عناصر متعدد و کهن این آیین محسوب می شود.

در حقیقت تاکید بر سنت های پسندیده یلدا بدان دلیل است که پیوندهای ارتباطی در کانون خانواده تقویت شود و آیین هایی که ریشه در هویت ما دارند، به شکل صحیحی به نسل آینده منتقل شوند. این سنت های ارزشمند که در دل آن ها مفاهیم متعالی قرار دارد، می توانند میراث ارزشمندی برای نسل های بعدی باشند.

یلدا جشن مهرورزی و صلح و دوستی جهانی است که به صورت همگانی و غیر رسمی در خانواده های ایرانی و برخی دیگر از کشورهای فارسی زبان پاس داشته می شود. این خود پیوندی فرهنگی میان اقوام و همسایگان شکل می دهد و می تواند بستر ساز مودت های بیشتری باشد.

عناصر وجودی این جشن کهن آن چنان پردوام هستند که تاکنون به حیات خود ادامه داده و جوامع به دیده احترام بدان نگریسته اند. به واسطه اصالتی که این سنت دارد، در گوشه و کنار کشورمان؛ ده ها سنت دیگر شکل گرفته که محوریتشان شب یلدا یا همان چله است. این خود گواه ارزش و ریشه های عمیق فرهنگ ایرانی است.

شب نشینی در بزرگ ترین و طولانی ترین شب سال، در بین ایرانیان رسمی دیرینه است و تلنگری است برای ما تا لحظات در کنار هم بودن را غنیمت بدانیم، حتی اگر مجال ما به اندازه یک دقیقه‌ای باشد که این شب را بلندتر از شب های پیشین و پسین آن کرده است.

اما در روزگار کنونی که با پیدایش شبکه های اجتماعی، تمایل جوانان به عزلت و گوشه نشینی بیش از گذشته شده، زنده نگه داشتن روابط خویشاوندی اهمیت بیشتری می یابد. بازتاب چنین روابطی، نزدیک شدن دل ها به یکدیگر، استحکام پیوندهای خانوادگی، رفع کدورت ها، خصومت ها و ایجاد آرامش روحی و روانی است. در دیدارهای خانوادگی، خویشاوندان فرصتی می یابند تا همدل و هم‌زبان باشند و بار غم و اندوه و مشکلات را از دوش همدیگر بردارند. لذا بر خانواده هاست که در برگزاری این آیین تمام اهتمام خود را به کار گیرند، چرا که این رسم سنتی زیباست و آن را آلوده به زرق و برق ها و تجملات سطحی نکنند که این خود بزرگ ترین آسیب بر پیکر این سنت ارزشمند است.

آرزوی ما هم یلدایی خوش برای شماست.

مشهد #Mashhad

شهر و استان در شبکه‌های اجتماعی

حجت اشرف‌زاده که به تازگی با اجرای کنسرتش، حال و هوای پاییزی هنر موسیقی را دستخوش تغییر کرد، در گفت‌وگویی با خبرگزاری فارس، در پاسخ به این سوال که «آیا در خواندگی هم مافیا هست؟» اظهار کرد: در هر مورد خاصی حتما مافیا و اساسا افرادی به مراتب تاثیرگذارتر از خود هنرمند هستند که بخشی از آن ها هیچ‌وقت دیده نمی‌شوند. افرادی که مسئولیت پخش یک آهنگ را دارند و مبالغی را دریافت می کنند که بسته به کم و زیاد بودن آن مبلغ، اثر هنرمند را بیشتر در سایت‌ها و کانال‌های تلگرامی پررنگ می کنند یا برعکس. او درباره انتشار آلبوم هنرمندان در فضای مجازی و دانلودهای غیرقانونی نیز بیان کرد: درست است. مسئله دانلودهای غیرقانونی واقعا رنج‌آور و برای اقتصاد موسیقی مازیانبار است، ولی به نظرم مردم در دو سه سال اخیر کمی منصفانه‌تر با این مسئله برخورد می کنند. به‌عنوان مثال هزینه پرداخت می کنند و آهنگ‌هایی را به‌عنوان آوای انتظار برای تلفن‌های همراه خود استفاده می کنند. این نشان می‌دهد در این زمینه توانسته‌ایم به فرهنگ‌سازی برسیم، ولی واقعیت این است که قانون در این زمینه ضعف دارد.

سید محمود رضوی، تهیه کننده سینما و احمد منصوب هنرمند نقاش، هرکدام در صفحات اینستاگرام خود شهادت جانباز سرافراز «علی خوش لفظ» را تبریک و تسلیت گفتند.

تصویری از حامد بهداد در تازه‌ترین اثر کمال تبریزی با عنوان «خودسر». او در این اثر نقش فردی به نام «قدرت» را بازی می کند که از قضا در طمع رسیدن به قدرت است.

آدم ها، قصه ها

محمد بهبودی نیا

گزارش خراسان رضوی از آسایشگاه سالمندان در آستانه شب یلدا

یلدای تنهایی

عکس: وحید بیات

چشمم بهَم زدُم دیدُم که کاسه خالیه
دگه از آب انگورش فقط دو چیکله باقیه
وَختی نا اُمید شُدُم از کرَم اوستا کریم
بیخ گوشُم یکی گفت هَمُمودو چیکله کافیه

صدایش می کنند «بی‌بی ربابه»... تمام دندان‌هایش ریخته و موهای سرش یکدست برف است. لبخندهای بی‌دندانش اورانزد مسئولان آسایشگاه به «خوش‌خنده» معروف کرده، یکی از پرستاران مرکز، زیر گوشمان می گوید: «مجهول الهویه است. سال‌هاست این جا زندگی می کند اما حتی یک بار کسی سراغش را نگرفته...» نیم‌ساعتی کنارش می‌نشینیم. با شوق برایمان شعر می خواند و از یلدایی می گوید که برایش خاطره شده‌اند. عزم رفتن که می کنیم، نرسیده به چهارچوب در، ملتمسانه می گوید: «یه شعر دیگه بخونم بعد برو... ای ماه بلند آسمان خانه تو/ای شاخه نبات، بنده دیوانه تو/ بیچاره منم از آن جمالت دورم/ قربان نگاه خوب و جانانه تو...»

دلم برای پدر و مادرم تنگ شده

برای عیادت و تهیه گزارشی از شب‌های یلدای قدیم به دیدنشان آمده‌ایم، راستی که جای هر کدام از این پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها، در بلندترین شب سال، دور یک کرسی یا در یک محفل خانوادگی، خالی است. در بدو ورود با چند بانوی سالخورده مواجه می شویم که در یک ردیف کنجی نشسته و گپ می زنند. «شیرین جان»، مدت کوتاهی است به خانه سالمندان آمده، وقتی می فهمد می خواهیم از «یلدا» صحبت کنیم، می گوید: «چرا شما جوان‌ها می گویید، شب یلدا در اصل این شب، شب چله است...» بعد بدون این که منتظر جوابمان بماند، ادامه می دهد: «قدیم‌ها خیلی خوب بود، یادم می آید وقتی بچه بودیم، شب چله که می شد با پدر و مادرمان از خانه می زدیم بیرون، هوا تاریک بود و با فانوس از کوچه‌های باریک ردمی شدیم، چند قدم که بالاتر می رفتیم، نور فانوس دیگری را می دیدیم. توی آن ظلمات، این فانوس‌ها بودند که مسیر و آدم‌ها را نشانمان می دادند. اصلا شما می دانید چرا به این شب می گویند: شب چله؟»

چرا؟

«آن زمان‌ها برق نبود. هر خانواده با یک فانوس در کوچه‌ها راه می افتاد سمت منزل بزرگ‌ترها. خلاصه یکهو می دیدی در یک معبر، ده‌ها فانوس روشن است. پدربزرگ‌های ما به این شب «چهل چراغ» هم می گفتند و بعد از مدتی کاربرد این واژه تغییر کرد و شد، «شب چله» (مکث می کند) یادم می آید آن زمان که ما بچه بودیم شب‌های چله برف تا زیر زانوهایمان بالا می آمد، هوا آن قدر سرد می شد که وقتی به خانه پدربزرگ و مادربزرگ‌مان می رسیدیم، دست و صورتمان از سرما حسابی یخ زده بود و ما در خانه آن‌ها یک کرسی گرم بود که سریع می خزیدیم زیر آن و جسم و جانمان گرم می شد.» از او می خواهم قدیمی‌ترین خاطره‌اش را از شب چله تعریف کند. لبخند می زند و می گوید: من ۷۰ سال از خدا عمر گرفته‌ام، قدیمی‌ترین خاطره‌ام شاید به ۵ سالگی‌ام برگردد (سکوت می کند و از گوشه چشمش، اشکی روی گونه‌اش چپش می غلتد) عجیب دلم برای پدر و مادرم تنگ شده... (عینکش را بالا می دهد و دستش را روی چشمش می گذارد تا جلوی سیل اشک را بگیرد) بی‌بی رقیه که کنار او نشسته، با خنده می زند سر شانه‌اش و می گوید: «گریه نکن، این بنده‌های خدا آمده‌اند از شب چله‌های قدیم ما بپرسند، نیامده‌اند که گریه‌های ما را ببینند...» هر سه دقایقی در سکوت می نشینیم و خیره می شویم به پاییز آن سوی پنجره...

هندوانه‌های معجزه‌گر

بی‌بی رقیه آهی می کشد و بی‌مقدمه می گوید: «قدیمی‌ترین خاطره من از شب چله برمی گردد به همان پنج، شش سالگی‌ام، یادم می آید یک سینی بزرگ داشتیم که به آن «مجمعه» می گفتیم، درون آن انواع میوه و خوراکی‌ها از هندوانه و چغندر و شلغم بگیرید تا تکه‌های گوشت نمک‌سود و برگه‌های هلو و زردآلو و تخمه می ریختیم. بعد همه دور کرسی می نشستیم و از آن سینی خوراکی تناول می کردیم... قدیمی‌ها اعتقاد داشتند هر میوه‌ای که در شب چله بخورند خواص و فوایدآن تا سال آینده در بدن آن‌ها می ماند و آن‌ها را از انواع بیماری‌ها حفظ می کند. مردم در آن دوران، هندوانه را عروس میوه‌ها می دانستند و باور داشتند که همه امراض را درمان می کند و هر کس شب چله هندوانه بخورد، گرمای تابستان سال بعد در او اثر نمی کند.» او ادامه می دهد: «یادم می آید آن شب‌ها زیر نور کم‌جان فانوس می گفتیم و می خندیدیم، هر از گاهی از درز پنجره‌های چوبی باد سردی درون اتاق می پیچید و ما بچه‌ها در حالی که تا گردن زیر کرسی بودیم، به قصه‌های پدربزرگمان گوش می کردیم. هنوز چهره پدربزرگ در ذهنم زنده است. با آن بیان شیوا و روایت‌های شیرینش. از همه مهم‌تر یادم از گرمای کرسی‌های قدیم نمی رود. به قول ما مشهدی‌ها در سرمای استخوان‌سوز آن روزها زیر کرسی لو که (جمع) می شدیم و خودمان را گرم می کردیم.» روبه خیر النساء یکی دیگر از مادربزرگ‌های سفیدموی جمع می گوییم: «شب چله‌های شما چطور بود؟» با لهجه شیرین مشهدی می گوید: «مو بلد نیستُم مثل اینا شهری حرف بزنُم، اینا همه‌شان با کلاسن...» بعد همه با هم می زنن زیر خنده. او با همان لهجه شیرینش چند بیتی اشعار قدیمی می خواند و می گوید: «البته موای شعرها رشب چله بره بیچه هام موخونُدم. با همی شعرا مرَ قصیدُم و بیشکَن مزَدُم براشا. اونایم دور موحلقه مزدنُ و مرقصیدن...» بعد مثل این که خجالت کشیده باشد، با گوشه روسری‌اش چشم‌هایش را می پوشاند و ریز می خندد.

کرسی‌ها و فانوس‌ها

به اتاق معصومه خانم می رسیم. او تازه نماز مغرب و عشا را خوانده و هنوز سجاده‌اش روی تخت پهن است. موضوع گزارش را که می گوییم برایمان تعریف می کند: «قدیم‌ها تا زمانی که کرسی‌ها و فانوس‌ها بودند، کسی جلوی بزرگ‌ترها حتی پایش را دراز نمی کرد و مهر و محبت‌ها بیشتر بود. به نظر من آن فانوس‌ها و کرسی‌ها رازی در دل خودشان داشتند که آدم‌ها این قدر به هم نزدیک می شدند. حالا که کرسی‌ها جمع شده، احترام بزرگ‌ترها هم کمتر نگه داشته می شود. من همیشه به بچه‌هایم می گویم، حالا که به این سن رسیده‌ام تازه فهمیده‌ام که هیچ چیز دنیا ارزش غصه خوردن ندارد و زندگی خیلی زود می گذرد و همان‌طور که زندگی ما مثل باد گذشت زندگی آن‌ها هم سپری خواهد شد. حالا شش سال است که در خانه سالمندان هستم بچه‌هایم گاه و بیگاه می آیند و یک ساعتی کنار هم می نشینیم. وقتی به آن‌ها می گویم بیشتر کنارم باشید، می گویند بنایی داریم، نقاشی داریم، گرفتاریم و... من هم به شوخی به آن‌ها می گویم شما هم همه کارهایتان را گذاشته‌اید برای شب چله، کارهایتان را یک شب تعطیل کنید، شب چله که تا همیشه باقی نمی ماند بالاخره بعد از این شب هم دوباره خورشید طلوع می کند و شما می روید سر کارتان...»

«شب چله شما هم مبارک...»

از او خداحافظی می کنیم. از راه پله آسایشگاه که پایین می آییم یکی از سالمندان به تنهایی روی تختی پهن اتاقش نشسته و در حال بافتن جوراب است. یکی از متصدیان آسایشگاه برایمان می گوید که گویا هیچ کس به دیدن او نمی آید، او هر روز گوشه اتاقش می نشیند و تند تند جوراب‌های کاموایی می بافد، بافتن جوراب که تمام می شود سر رشته کاموا را می گیرد و هر چه را بافته باز می کند و دوباره نخ‌های کاموا را از نو رج می زند. در مسیر برگشت، چهره یکی از پیرمردهای آسایشگاه از ذهنمان دور نمی شود. وارد اتاقش که شدیم، با این که روی تخت دراز کشیده بود اما آغوشش را رو به ما گشود و در حالی که اشک از چشمانش جاری بود، نامی را به زبان آورد. نامی که هیچ کدام ما نبودیم. پرستارش آهسته توضیح می دهد که پیرمرد آلزایمر دارد و همه را با اسمی صدا می زند که هیچ کس نمی داند کیست؟

اینفوگرافی

طراح: سوسن موحدزاده - گردآوری: عندلیب - خراسان رضوی

روزنامه خراسان رضوی:
رتبه یک نشریات استانی

صاحب امتیاز: موسسه فرهنگی هنری خراسان
مدیرمسئول: محمد سعید احدیان
سردبیر: سیدعلی علوی

دفتر مرکزی: مشهد، بلوار شهید صادقی
صندوق پستی: ۵۱۱-۹۱۷۳۵
تلفن: ۳۷۶۳۴۰۰۰-۰۵۱

نمابر دبیرخانه: ۰۵۱۳۷۶۲۴۳۹۵
پذیرش آگهی و اشتراک: ۰۵۱۳۷۰۱۰
پیامک: ۲۰۰۰۹۹۹

چاپ مشهد: شهر چاپ خراسان
روابط عمومی: ۰۵۱۳۷۰۰۹۱۱۱
نمابر تحریریه: ۰۵۱۳۷۶۲۶۵۰۱

Mashhad	Taybad	Torbatjam	TorbatHeydarieh	Dargaz	Sabzevar	Quchan	Nishapur
مشهد	تایباد	تربت جام	تربت حیدریه	درگز	سبزوار	قوچان	نیشابور
▲۱۹ ▼۳	▲۲۳ ▼۳	▲۱۸ ▼۱	▲۱۴ ▼۱-	▲۱۵ ▼۱	▲۱۸ ▼۴	▲۱۵ ▼۲-	▲۱۶ ▼۱-